

کندوکاوی در فضای آشفته خاورمیانه با توجه به نتایج برآمده از انقلاب‌های عربی

دموکراسی یا توسعه، کدام‌یک؟



محمدعلی عسگری

این‌روزها با اتفاقاتی که در مصر افتاد پرسش‌هایی در زمینه دموکراسی واقعی و دموکراسی خیابانی و کودتا و انقلاب در ذهن بعضی نقش بسته است که طبعاً بنده هم یکی از این بعضی‌ها هستم. با این تفاوت که شاید دیگران به دلیل دانش و اطلاعاتی که دارند زد به نتیجه رسیده یا می‌رسند اما من کمتر به نتیجه می‌رسم. برای همین آنچه را می‌خوانید بیشتر پرسش است تا پاسخ. پرسش‌هایی که امید می‌رود روشنگر مساله باشد تا کورکننده آن و زمینه‌ای فراخ‌تر را برای اندیشیدن‌های دوباره و رسیدن به پاسخ‌هایی از جنس دیگر فراهم کند.

تجرب‌های را که در مصر اتفاق افتاد همه شاهدیم. خیزش‌های موسوم به بهار عربی در این کشور موج تازه‌ای از اعتراضات را دامن زد و سرانجام به سرنگونی دولت حسنی مبارک منجر شد. در پی آن یک شرایط هرج‌ومرج و آشفته‌گی ایجاد شد تا اینکه سرانجام انتخاباتی برگزار و با همه اما و اگرهایی که داشت محمد مرسی به ریاست‌جمهوری جدید این کشور انتخاب شد. یک سال بعد در اثر استمرار همان نارضایتی‌ها و وخیم‌ترشدن اوضاع، مردم به خیابان‌ها ریختند و ارتش این‌بار برخلاف دوران مبارک که درکنار ایستاد و بی‌طرفی پیشه کرد به میدان آمد و دولت مرسی را سرنگون و رئیس‌جمهوری موقت را منصوب کرد. این‌بار یک جنبش اجتماعی (ازسوی اپوزیسیون) باکودتای نظامی (ازسوی ارتش) درهم آمیخت و به همین دلیل بعضی آن را انقلاب دوم و تصحیح انقلاب نخست نامیدند و گروهی دیگر کودتای نظامی و کاملاً غیرقانونی.

بحثی که بیشتر ذهن مرا به خود مشغول می‌کند کودتا یا انقلاب‌بودن این حرکت نیست. مساله‌ای که به نظرم مهم‌تر است اینکه آیا دموکراسی راس‌ها – به تعبیر شیرینی – حاصلی جز این می‌توانست داشته باشد؟ یادم می‌آید زمانی که طرح موسوم به خاورمیانه بزرگ مطرح شد سران عربستان سعودی و مصر (امیرعبدالله و حسنی‌مبارک) به‌شدت با آن مخالفت کردند. دلیل مخالفت مبارک آن بود که می‌وقت اگر در کشور ما انتخابات آزاد برگزار شود اخوان‌المسلمین برنده خواهد شد. آن طرح کنار گذاشته شد اما سیر حوادث همین اتفاق را برای مصر رقم زد و پیش‌بینی مبارک کاملاً درست از آب درآمد. مرسی در یک انتخابات سالم و آزاد مطابق استاندارد‌های بین‌المللی برنده شده بود. مشابه این تجربه در تونس و لیبی و غیره هم تکرار شد و همین نتیجه یا چیزی شبیه آن را رقم زد. اتفاقی را که در ترکیه شاهدیم همین ساز را می‌نوازد و عده‌ای می‌گویند حزبی با تکیه بر همین دموکراسی راس‌ها قادر است برای سال‌های سال، صندوق‌ها را به‌راحتی بر کند و خود را برنده روندی کاملاً دموکراتیک معرفی کند. نمونه‌هایی از این دست در تاریخ گذشته نیز بارها تکرار شده است. اینها نشان می‌دهد که دموکراسی فقط «صندوق‌های رای» نیست هرچند یکی از نمدادهای بارز آن قطعاً همین صندوق‌های سرنوشت‌ساز باید باشد. به بیان دیگر دموکراسی اگر ۱۰ فاکتور تعیین‌کننده داشته باشد یکی از این فاکتورها صندوق است و طبعاً انتخاباتی را که برای مثال در مصر یا جاهای دیگر به این شکل برگزار می‌شود نمی‌توان دموکراسی را معنای واقعی آن دانست. صندوق‌ها زمانی می‌توانند راستگو و درستکار و آینه دموکراسی باشند که بقیه عوامل د چنین روندی نظیر فعالیت آزاد رسانه‌ها، احزاب، قوای مستقل و مجزا و… نیز در کنار آن رشد کرده باشد. طبعاً در چنین شرایطی است که صندوق‌ها دیگر خیانت نمی‌کنند و از درون آنها کسی مثل مرسی خارج نمی‌شود که بلافاصله گروه کندی (حتی اکثریت جامعه) با او مخالف بوده و بخواهد پیش از آنکه پایه‌های قدرت خود و حزبش را محکم کند خواستار برکناری‌اش شوند. پس چه باید کرد؟ وقتی سایر عوامل دموکراسی رشد نکرده نباید به صندوق‌ها مراجعه کرد؟ آیا باید منتظر بود تا زمانی بگذرد و سایر عوامل و شرایط برای یک دموکراسی فراهم شود و آیا چنین امکانی وجود دارد؟ چه راهی یا راهکاری برای جلوگیری از تکرار چنین معضلاتی وجود دارد؟ آیا بهتر نیست به جای دموکراسی راس‌ها به قول بعضی به «دموکراسی هدایت‌شده» متوسل شویم؟

دموکراسی هدایت‌شده

دموکراسی هدایت‌شده برداشتی است که برخی روشنفکران ایرانی به‌ویژه با توجه به همین مصایب و برای تضمین اهداف یک انقلاب در فرای پیروزی آن پیشنهاد دادند. به نظر آنها به‌خصوص بعد از وقوع انقلاب‌ها که طی آن نظامی رزروزی می‌شود بهتر است به جای استفاده از دموکراسی صندوق‌ها (راس‌ها) که به راحتی می‌تواند از سوی اقشار سرمایه‌دار و فرصت‌طلب و ضدانقلاب و بقایای نظام سابق مورد سوءاستفاده قرار گیرد، به‌نوعی دموکراسی هدایت‌شده متوسل شد. یعنی از بین سران انقلاب (بدون مراجعه به صندوق‌ها) کسانی را برگزید که عهده‌دار امور شود و تا یک دوره طولانی مدت سرنوشت جامعه را به دست گیرند. در این دوره نه‌چندان کوتاه است که پایه‌های دموکراسی تقویت شده و آنگاه که همه مقدمات فراهم می‌توان به سراغ صندوق‌ها رفت.

اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که این نیز راه‌اصل خوبی نبوده و نتایج فاجعه‌بارتری را به همراه داشته است. انقلاب‌شوری که نمونه آن این طرح بود که سرانجام به حکومتی توتالیتر تبدیل شد. در بین کشورهای خاورمیانه از این نمونه‌ها فراوان است. از ناصر گرفته در مصر تا الجزایر و عراق و سوریه و بقیه کشورهایی که نظام‌های سنتی‌شان به صورت انقلاب یا کودتاهای شبه‌انقلابی دگرگون شد و در پی آن رهبران جدیدی بر سرکار آمدند که بعضاً اندیشه‌های

روشنفکری هم با خود داشتند. در هیچ‌یک از این نمونه‌ها دموکراسی تجربه نشد و به جای تقویت زیرساخت‌های یک جامعه دموکراتیک، نوعی دیکتاتوری جهان‌سومی ایدئولوژیک جایگزین شد که صدار بدتر از دیکتاتوری‌های پیشین بود. تا اینجای کار و با استناد به تجارب تاریخی گذشته باید گفت این هر دو ناقص بوده و نتایج دردناکی به‌خصوص در کشورهای خاورمیانه به همراه داشته است. دموکراسی راس‌ها و دموکراسی هدایت‌شده را می‌گویم. به‌راستی علت و علل این معضلات چیست؟ آیا بهتر نیست به‌جای دست‌یافتن به یک دموکراسی صندوق‌مدار یا یک دموکراسی هدایت‌شده از بالا به فکر دیگری بود؟ بهتر نیست ابتدا زمین و زمینه مساعد را فراهم کرد و بعد به قولی این درخت دموکراسی را از غرب یا از هر‌جای دیگر به امانت گرفته و در این زمین غرس کرد؟ اما این زمین و زمینه چگونه مهیا خواهد شد؟

پس چه باید کرد؟ وقتی سایر عوامل دموکراسی رشد نکرده نباید به صندوق‌ها مراجعه کرد؟ آیا باید منتظر بود تا زمانی بگذرد و سایر عوامل و شرایط برای یک دموکراسی فراهم شود و آیا چنین امکانی وجود دارد؟ چه راهی یا راهکاری برای جلوگیری از تکرار چنین معضلاتی وجود دارد؟ آیا بهتر نیست به جای دموکراسی راس‌ها به قول بعضی به «دموکراسی هدایت‌شده» متوسل شویم؟

روشن است که زمینه یک دموکراسی را در درجه اول «توسعه اقتصادی» و در درجه دوم «توسعه فرهنگی» پدید می‌آورد. بدون توسعه‌یافتگی در هر دو این عرصه‌ها حرف‌زدن از دموکراسی و حقوق‌یشر و امثالهم تقریباً تخیل‌یافتن در یک فضای فانتزی و مجازی خواهد بود. حال که چنین است چرا به‌جای دموکراسی به سراغ توسعه نمی‌رویم؟ و چه راه‌میانبر یا ساده‌تری برای توسعه‌یافتگی وجود دارد؟ آیا به‌جای سیاستمداران مقتدر بهتر نیست به‌سراغ کارگزاران تولیدگر و کارآفرین برویم؟ آیا اساساً بدون داشتن زمینه‌های اقتصادی مناسب و ثروت‌های طبیعی خاص می‌توان انتظار توسعه داشت؟ و آیا ملت‌های خاورمیانه که سال‌هاست به‌خصوص در دام درآمدهای بادآورده نفتی افتاده‌اند قادرند از این «بلا‌ی سیاه» نجات یافته و روزی، رنگ توسعه و دموکراسی را ببینند؟ می‌بینید که دراین‌باره هم اما و اگر‌های فراوانی وجود دارد و تقریباً همه‌چیز به هم گره خورده است. بنگارید برویم سر خط.

نان یا آزادی؟
تا اینجا‌یی کار این نکته بر ما معلوم شد که وقتی همه زمینه‌های دموکراسی وجود نداشته باشد صندوق‌ها می‌توانند نتیجه معکوس داشته باشند. برای اینکه صندوق‌ها بتوانند راستگو باشند باید سایر عوامل دموکراسی نیز به کمک آنها بشتابند. زمینه‌هایی که تنها از طریق توسعه می‌توان به آنها دست یافت. بنابراین شاید بتوان گفت توسعه زیربنای دموکراسی است. توسعه درواقع پایه یا ستون‌هایی است که سقف یک دموکراسی پایدار و شفاف و ماندگار را می‌توان بر آنها بنا کرد.
چند کس یا کسانی و چه عامل یا عواملی این ستون‌های توسعه را بنا خواهند کرد؟ آیا خود دموکراسی (حتی به صورتی نیمه‌بد) یکی از بهترین راه‌ها به سوی توسعه نیست. همه می‌دانیم که اول نان باید باشد بعد آزادی. کسی که نان ندارد آزادی را هم نمی‌فهمد و اساساً فاقد درکی از مقالات و مفاهیمی از این دست است. پس اول باید به فکر نان بود. اما یک اسیر اگر صمدسال هم در اسارت باشد قادر به تهیه لقمه نانی برای خود نیست. تا این اسیر

با آمریکا روابط نزدیک داریم

یعنی آقای کرزای به‌صرف اینکه آن دفتر پایگاهی برای طالبان نشود، نمی‌پذیرفتند؟

بله چون باید این دفتر فقط برای مذاکرات باشد. دولت افغانستان هزینه‌های سنگینی را از جانب ایالات متحده متحمل شده که وقتی این دفتر تأسیس می‌شود اهداف دولت رعایت شود ولی وقتی دفتر افتتاح شد، همه به‌طور ناگهانی دیدند که در آنجا پرچم سابق طالبان برافراشته شد و نه‌تنها رئیس‌جمهور بلکه تمام نیروهای دولتی و دو مجلس افغانستان به این مساله اعتراض کردند.

در همان زمان هم آمریکا اعلام کرد پرچم طالبان را پایین می‌آوریم ولی باز آقای کرزای نپذیرفتند.

نه، چون دفتر، مطابق تفاهم و در چارچوبی که دولت اعلام کرده بود، راهاندازی نشد.

اینکه آمریکایی‌ها اتقدر کوتاه آمدند نشان از یک توافق خاص بین کرزای و آنها نیست؟

توافق از قبل بود. آقای رئیس‌جمهور و دولت افغانستان منتظر بودند تا این دفتر طبق توافقنامه راهاندازی شود و در مورد اشتباه بزرگ صورت‌گرفته توضیح داده شود که چرا اینطور شد.

طی دو، سه هفته اخیر آمریکایی‌ها منهای آنان که برای آموزش ماندگار شدند، خاک افغانستان را ترک کردند و نیروهای افغان امنیت کامل را برعهده گرفتند، ولی چند روز بعد در کاخ ریاست‌جمهوری انفجار رخ داد که این حاکی از عدم برقراری امنیت کامل است. به نظر شما آیا نیروهای افغانی

جهان



عکس:AFP

آزاد نشود و به سر کار نرود نمی‌تواند نااش را تأمین کند. دراین میان کدام مهم‌تر است. رسیدیم به قضیه مرغ و تخم‌مرغ؟ از آن گذشته «توسعه» در کشورهای جهان سوم و به ویژه کشورهای خاورمیانه نیز برای خود داستانی خونبار دارد. از طرح‌ها و توطئه‌های استعماری – به قول بعضی – که بگذریم در این منطقه کم نبوده رژیم‌هایی که مهم‌ترین مأموریتشان را ایجاد توسعه و مدرنیزاسیون جوامع خود دانسته‌اند و در این راه به گفته خودشان تلاش‌ها کرده‌اند. اگر بخواهیم جانب انصاف را هم رها نکنیم باید اعتراف کرد که در مواردی همین رژیم‌ها توانسته‌اند دستاوردهای مثبتی هم داشته باشند. حتی همین الان هم که به لیبی نگاه می‌کنیم می‌بینیم توسعه اقتصادی این کشور و تأمین زیرساخت‌هایش در دوران همان فردی به وجود آمد که «دیکتاتور دیوانه»اش می‌خواندند. شاه ایران، حسنی مبارک مصر، جعفر نمیری سودان و ملک‌حسن مراکش و… همه حاکمان یا پادشاهانی بودند که مهم‌ترین وظیفه‌شان را نوسازی و مدرن کردن جوامع خود می‌دانستند و دراین راه از سرمایه‌های خارجی و داخلی بهره‌های فراوان بردند. اما حاصل کارشان گرچه یک توسعه اقتصادی نسبی (با همه عیب و نقص‌هایش) بود اما به دلیل اینکه فاقد یک «توسعه فرهنگی» لازم بود آخر کار مانند آن چوپان خیالبافی شد که چوب دستی‌اش را بر کوزه روغن زد و همه را ریخت. شاه ایران در حالی سرنگون شد که می‌پنداشت کشورش درحال پیش رفتن به گفته او به سوی یک تمدن بزرگ، است!

چرا آنهایی نیز که به‌سراغ توسعه رفتند ناکام ماندند؟ چرا برای مثال توسعه‌ای را که رضاخان در ایران شروع کرد نتوانست به یک دموکراسی خوب در دوران پشرش منتهی شود؟ یا کاری را که سادات در مصر کرد نتوانست در دوران مبارک به یک دموکراسی مطلوب منجر شود؟ یا حتی ژنرال‌های ترکیه که مدعی سکولاریسم و نوگرایی و دموکراسی بودند چرا در نهایت از دل همان نظام مطلوبشان حزب عدالت و توسعه درآمد که برخی آن را یک عقب‌گرد تاریخی توصیف می‌کنند؟ از این نمونه‌ها فراوان است. آیا همه این تجربه‌ها نشان نمی‌دهد که شروع کردن از توسعه هم کافی نیست؟ آیا همین هوس توسعه نبود که دیکتاتوری‌های مصلح را به‌وجود آورد و پادشاهان قدرفرتری از آن جوشیدند که اولین کارشان بریدن سر آن پرنده خونین‌بال به نام آزادی بود؟ یکبار دیگر برویم سرخط.

دموکراسی راس‌ها فاجعه‌بار است. دموکراسی هدایت‌شده از آن بدتر. توسعه اقتصادی که بدون توسعه فرهنگی باشد مایه درد و رنج و مصیبت. اینها هر کدام عیب و نقص‌هایی داشته و دارد که باید بارها و بارها به آنها پرداخت و از آنها حرف زد تا دیگر تکرار نشوند. اما نتیجه‌ای سردستی که می‌توان اینجا گرفت اینکه مطابق گفتار حکیمان، اول نان است و بعد آزادی. پس اولویت با توسعه است. اما (و این اما خیلی مهم‌تر است) توسعه‌ای همه‌جانبه، نه تک‌بعدی تا کشوری را در یک راه مستقیم به دموکراسی برساند در عین حال باید در برخی استثناها پذیرفت و اعتراف کرد که بهتر است از دموکراسی شروع کنیم. اما (باز همان امای مهم) مشروط به آنکه در کنار صندوق‌های رای بتوان سایر فاکتورهای دموکراسی را هم نشاند تا امیدی به پایداری و ثبات و صوابش باشد.

هرچه‌هست باید اعتراف کرد که حاصل این تجارب شکست‌خورده به‌خصوص برای کشورهای خاورمیانه تاکنون چیزی جز عقب‌ماندگی، اضمحلال، سرگردانی و به‌هم‌ریختگی در همه‌چیز نداشته است. در آخر برخلاف کسانی که توصیه به صبر و شکیبایی می‌کنند باید توصیه به تعجیل و شتاب کرد که وقت بسیار تنگ است. نیم‌نگاهی به کشورهای آسیایی یا حتی آفریقایی و آمریکای لاتین می‌تواند این معنا را بهتر تفهیم کند.

طالبان – راهبرد نظامی – راهبرد سیاسی

با توجه به اینگونه واقعیت‌های جاری در افغانستان می‌توان تصور کرد که آمریکا و ناتو طبق وعده «اولاما» رئیس‌جمهوری آمریکا لاقل بخش اعظم نیروهایشان را در سال ۲۰۱۴ از افغانستان خارج سازند و جنگ، رسماً پایان‌یافته تلقی شود. در نگاه طالبان این یک گام اولیه در مسیر حرکت برای احیای امارت اسلامی خواهد بود. اما طالبان در استراتژی ملی‌شان برای احیای امارت اسلامی در کل افغانستان تغییر عمده‌ای نخواهند داد و همین امر است که آینده افغانستان را با ابهام روبه‌رو می‌کند. دولت مرکزی افغانستان بر این باور است که توطئه‌ای برای تجزیه افغانستان از طریق واگذاری بخش‌هایی از خاک این کشور به طالبان در حال شکل‌گیری است اما باید توجه داشت که طالبان پشتون اختصاص به افغانستان ندارند و تفکر طالبانی در حال گسترش در تمامی مناطق پشتون‌نشین در دو سوی خط مرزی «دیورانده» است. تحریرک طالبان پاکستان مرتبط با طالبان افغانستان در سه منطقه مهم قبایلی هفتگله، ایالت خیبر پختونخواه و شمال ایالت بلوچستان پاکستان ادعایی مشابه طالبان افغانستان دارد و با ارتش پاکستان وارد جنگ مسلحانه شده است. تحرک طالبان نیز هدف اصلی خود را اسلامی کردن قدرت در اسلام‌آباد می‌داند و این هر دو در نگاهی مأموریتشان را ایجاد توسعه و مدرنیزاسیون جوامع خود دانسته‌اند و در این راه به گفته خودشان تلاش‌ها کرده‌اند. اگر بخواهیم جانب انصاف را هم رها نکنیم باید اعتراف کرد که در مواردی همین رژیم‌ها توانسته‌اند دستاوردهای مثبتی هم داشته باشند. حتی همین الان هم که به لیبی نگاه می‌کنیم می‌بینیم توسعه اقتصادی این کشور و تأمین زیرساخت‌هایش در دوران همان فردی به وجود آمد که «دیکتاتور دیوانه»اش می‌خواندند. شاه ایران، حسنی مبارک مصر، جعفر نمیری سودان و ملک‌حسن مراکش و… همه حاکمان یا پادشاهانی بودند که مهم‌ترین وظیفه‌شان را نوسازی و مدرن کردن جوامع خود می‌دانستند و دراین راه از سرمایه‌های خارجی و داخلی بهره‌های فراوان بردند. اما حاصل کارشان گرچه یک توسعه اقتصادی نسبی (با همه عیب و نقص‌هایش) بود اما به دلیل اینکه فاقد یک «توسعه فرهنگی» لازم بود آخر کار مانند آن چوپان خیالبافی شد که چوب دستی‌اش را بر کوزه روغن زد و همه را ریخت. شاه ایران در حالی سرنگون شد که می‌پنداشت کشورش درحال پیش رفتن به گفته او به سوی یک تمدن بزرگ، است!

چرا آنهایی نیز که به‌سراغ توسعه رفتند ناکام ماندند؟ چرا برای مثال توسعه‌ای را که رضاخان در ایران شروع کرد نتوانست به یک دموکراسی خوب در دوران پشرش منتهی شود؟ یا کاری را که سادات در مصر کرد نتوانست در دوران مبارک به یک دموکراسی مطلوب منجر شود؟ یا حتی ژنرال‌های ترکیه که مدعی سکولاریسم و نوگرایی و دموکراسی بودند چرا در نهایت از دل همان نظام مطلوبشان حزب عدالت و توسعه درآمد که برخی آن را یک عقب‌گرد تاریخی توصیف می‌کنند؟ از این نمونه‌ها فراوان است. آیا همه این تجربه‌ها نشان نمی‌دهد که شروع کردن از توسعه هم کافی نیست؟ آیا همین هوس توسعه نبود که دیکتاتوری‌های مصلح را به‌وجود آورد و پادشاهان قدرفرتری از آن جوشیدند که اولین کارشان بریدن سر آن پرنده خونین‌بال به نام آزادی بود؟ یکبار دیگر برویم سرخط.

دموکراسی راس‌ها فاجعه‌بار است. دموکراسی هدایت‌شده از آن بدتر. توسعه اقتصادی که بدون توسعه فرهنگی باشد مایه درد و رنج و مصیبت. اینها هر کدام عیب و نقص‌هایی داشته و دارد که باید بارها و بارها به آنها پرداخت و از آنها حرف زد تا دیگر تکرار نشوند. اما نتیجه‌ای سردستی که می‌توان اینجا گرفت اینکه مطابق گفتار حکیمان، اول نان است و بعد آزادی. پس اولویت با توسعه است. اما (و این اما خیلی مهم‌تر است) توسعه‌ای همه‌جانبه، نه تک‌بعدی تا کشوری را در یک راه مستقیم به دموکراسی برساند در عین حال باید در برخی استثناها پذیرفت و اعتراف کرد که بهتر است از دموکراسی شروع کنیم. اما (باز همان امای مهم) مشروط به آنکه در کنار صندوق‌های رای بتوان سایر فاکتورهای دموکراسی را هم نشاند تا امیدی به پایداری و ثبات و صوابش باشد.

هرچه‌هست باید اعتراف کرد که حاصل این تجارب شکست‌خورده به‌خصوص برای کشورهای خاورمیانه تاکنون چیزی جز عقب‌ماندگی، اضمحلال، سرگردانی و به‌هم‌ریختگی در همه‌چیز نداشته است. در آخر برخلاف کسانی که توصیه به صبر و شکیبایی می‌کنند باید توصیه به تعجیل و شتاب کرد که وقت بسیار تنگ است. نیم‌نگاهی به کشورهای آسیایی یا حتی آفریقایی و آمریکای لاتین می‌تواند این معنا را بهتر تفهیم کند.

طالبان – راهبرد نظامی – راهبرد سیاسی

با توجه به اینگونه واقعیت‌های جاری در افغانستان می‌توان تصور کرد که آمریکا و ناتو طبق وعده «اولاما» رئیس‌جمهوری آمریکا لاقل بخش اعظم نیروهایشان را در سال ۲۰۱۴ از افغانستان خارج سازند و جنگ، رسماً پایان‌یافته تلقی شود. در نگاه طالبان این یک گام اولیه در مسیر حرکت برای احیای امارت اسلامی در کل افغانستان تغییر عمده‌ای نخواهند داد و همین امر است که آینده افغانستان را با ابهام روبه‌رو می‌کند. دولت مرکزی افغانستان بر این باور است که توطئه‌ای برای تجزیه افغانستان از طریق واگذاری بخش‌هایی از خاک این کشور به طالبان در حال شکل‌گیری است اما باید توجه داشت که طالبان پشتون اختصاص به افغانستان ندارند و تفکر طالبانی در حال گسترش در تمامی مناطق پشتون‌نشین در دو سوی خط مرزی «دیورانده» است. تحریرک طالبان پاکستان مرتبط با طالبان افغانستان در سه منطقه مهم قبایلی هفتگله، ایالت خیبر پختونخواه و شمال ایالت بلوچستان پاکستان ادعایی مشابه طالبان افغانستان دارد و با ارتش پاکستان وارد جنگ مسلحانه شده است. تحرک طالبان نیز هدف اصلی خود را اسلامی کردن قدرت در اسلام‌آباد می‌داند و این هر دو در نگاهی مأموریتشان را ایجاد توسعه و مدرنیزاسیون جوامع خود دانسته‌اند و در این راه به گفته خودشان تلاش‌ها کرده‌اند. اگر بخواهیم جانب انصاف را هم رها نکنیم باید اعتراف کرد که در مواردی همین رژیم‌ها توانسته‌اند دستاوردهای مثبتی هم داشته باشند. حتی همین الان هم که به لیبی نگاه می‌کنیم می‌بینیم توسعه اقتصادی این کشور و تأمین زیرساخت‌هایش در دوران همان فردی به وجود آمد که «دیکتاتور دیوانه»اش می‌خواندند. شاه ایران، حسنی مبارک مصر، جعفر نمیری سودان و ملک‌حسن مراکش و… همه حاکمان یا پادشاهانی بودند که مهم‌ترین وظیفه‌شان را نوسازی و مدرن کردن جوامع خود می‌دانستند و دراین راه از سرمایه‌های خارجی و داخلی بهره‌های فراوان بردند. اما حاصل کارشان گرچه یک توسعه اقتصادی نسبی (با همه عیب و نقص‌هایش) بود اما به دلیل اینکه فاقد یک «توسعه فرهنگی» لازم بود آخر کار مانند آن چوپان خیالبافی شد که چوب دستی‌اش را بر کوزه روغن زد و همه را ریخت. شاه ایران در حالی سرنگون شد که می‌پنداشت کشورش درحال پیش رفتن به گفته او به سوی یک تمدن بزرگ، است!

چرا آنهایی نیز که به‌سراغ توسعه رفتند ناکام ماندند؟ چرا برای مثال توسعه‌ای را که رضاخان در ایران شروع کرد نتوانست به یک دموکراسی خوب در دوران پشرش منتهی شود؟ یا کاری را که سادات در مصر کرد نتوانست در دوران مبارک به یک دموکراسی مطلوب منجر شود؟ یا حتی ژنرال‌های ترکیه که مدعی سکولاریسم و نوگرایی و دموکراسی بودند چرا در نهایت از دل همان نظام مطلوبشان حزب عدالت و توسعه درآمد که برخی آن را یک عقب‌گرد تاریخی توصیف می‌کنند؟ از این نمونه‌ها فراوان است. آیا همه این تجربه‌ها نشان نمی‌دهد که شروع کردن از توسعه هم کافی نیست؟ آیا همین هوس توسعه نبود که دیکتاتوری‌های مصلح را به‌وجود آورد و پادشاهان قدرفرتری از آن جوشیدند که اولین کارشان بریدن سر آن پرنده خونین‌بال به نام آزادی بود؟ یکبار دیگر برویم سرخط.

دموکراسی راس‌ها فاجعه‌بار است. دموکراسی هدایت‌شده از آن بدتر. توسعه اقتصادی که بدون توسعه فرهنگی باشد مایه درد و رنج و مصیبت. اینها هر کدام عیب و نقص‌هایی داشته و دارد که باید بارها و بارها به آنها پرداخت و از آنها حرف زد تا دیگر تکرار نشوند. اما نتیجه‌ای سردستی که می‌توان اینجا گرفت اینکه مطابق گفتار حکیمان، اول نان است و بعد آزادی. پس اولویت با توسعه است. اما (و این اما خیلی مهم‌تر است) توسعه‌ای همه‌جانبه، نه تک‌بعدی تا کشوری را در یک راه مستقیم به دموکراسی برساند در عین حال باید در برخی استثناها پذیرفت و اعتراف کرد که بهتر است از دموکراسی شروع کنیم. اما (باز همان امای مهم) مشروط به آنکه در کنار صندوق‌های رای بتوان سایر فاکتورهای دموکراسی را هم نشاند تا امیدی به پایداری و ثبات و صوابش باشد.

هرچه‌هست باید اعتراف کرد که حاصل این تجارب شکست‌خورده به‌خصوص برای کشورهای خاورمیانه تاکنون چیزی جز عقب‌ماندگی، اضمحلال، سرگردانی و به‌هم‌ریختگی در همه‌چیز نداشته است. در آخر برخلاف کسانی که توصیه به صبر و شکیبایی می‌کنند باید توصیه به تعجیل و شتاب کرد که وقت بسیار تنگ است. نیم‌نگاهی به کشورهای آسیایی یا حتی آفریقایی و آمریکای لاتین می‌تواند این معنا را بهتر تفهیم کند.

ادامه از صفحه ۲

طالبان – راهبرد نظامی – راهبرد سیاسی

اتئیویی مسیر «نیل آبی» را تغییر می‌دهد

نیل آبی یکی از شاخه‌های رودخانه نیل است که حدود ۶۰ درصد از سهمیه آب مصر را تأمین می‌کند. این سهمیه به ۵۵میلیاردمترمکعب در سال می‌رسد.

دولت اتئیویی می‌خواهد روی این رودخانه سدی را بنا کند که به سد

نهضت یا سد بزرگ هزاره شهرت پیدا کرده و یکی از بزرگ‌ترین سدهای قاره آفریقا به‌شمار می‌رود.

این سد با هزینه‌ای معادل پنج‌میلیارددلار درحال ساخت است. ارتفاع سد به ۱۴۵متر می‌رسد و طول آن که تمام مجرای نیل آبی در نزدیکی مرزهای سودان و اتیوپی را دربرمی‌گیرد به حدود ۱۸۰۰ متر می‌رسد. این سد در صورت تکمیل شدن می‌تواند حدود شش‌هزار مگاوات برق تولید کند که معادل سه‌برابر تولید برقی خواهد بود که درحال حاضر از سد «أسوان» مصر تأمین می‌شود. اتئیویی بسیار به این سد دل بسته است و آن را بزرگ‌ترین سد بناشده در قاره آفریقا برای تولید برق معرفی می‌کند. سد نهضت در صحرایی خشک ساخته می‌شود که به اعتقاد کارشناسان برای پروژه‌های زراعی اصلا مناسب نیست.

به نظر می‌رسد مشکلی که با ساخت این سد بزرگ به‌وجود آمده مساله دوران آبگیری سد باشد زیرا قرار است مقادیر زیادی از آب نیل آبی را که راهی سودان و سپس مصر می‌شود در خود ذخیره کند و همین امر موجب کاهش سهمیه این دو کشور طی یک بازه زمانی به دلیل آبگیری سد خواهد شد.

البته قاهره و خارطوم تلاش می‌کنند در مقابل موافقت با ساخت این سد، برنامه‌ای را برای آبگیری آن نیز به نحوی تنظیم کنند که آسیب کمتری به سهمیه آب این دو کشور وارد شود. کارشناسان دو کشور می‌گویند سودان و مصر باید به نحوی این آبگیری را قانع‌نمند کنند که زمان آبگیری آن کمتر از ۱۵ سال نباشد و این عمل تحت‌نظر کارشناسان هر دو کشور صورت گیرد. همچنین درصورت پایین آمدن میزان ابدهی رودخانه از سطح متوسط، این آبگیری به‌صورت موقت قطع شود.

«نادر نوال‌الدین» که یک کارشناسان مصری آب است می‌گوید که کاسته‌شدن سهمیه مصر از آب آن به‌مثابه یک «اعلام جنگ» خواهد بود.

وی از اصرار «آدیس‌آبابا» بر اجرای این پروژه در شرایطی که هنوز کمیته مرکب از کارشناسان سه کشور تصمیم‌نگرفته و مشورت‌های بین‌المللی در این زمینه انجام نشده است انتقاد می‌کند. کمیته سه‌جانبه مذکور کار خود را در هشتم می سال گذشته شروع کرد و یکبار نیز کارشناسان از محل تأسیس سد دیدن کردند. همچنین نشست‌هایی در قاهره و آدیس‌آبابا و خارطوم برای پیگیری نحوه پیشرفت بنای سد و بررسی رابطه آن با مطالعات پیشینی تشکیل شد. انتظار می‌رود به‌موجب توافقات صورت‌گرفته این کمیته گزارش نهایی خود را در پایان کار ارایه دهد و کارشناسان هر یک از دولت‌ها، گزارش‌های خود را به مقامات مسؤول دولتشان بدهند. اتئیویی می‌گوید طبق اصل التزام هر یک از طرفین به اصل عدم آسیب‌رساندن به منافع طرف دیگر، در سطوح بالا بین سه کشور هماهنگی وجود دارد.

اما «احمدود دریر» سفیر اتئیویی در مصر می‌گوید اینکه گفته می‌شود به دولت‌های مسیر رودخانه آسیب خواهد رسید نوعی «پیشداوری» است. وی می‌افزاید تصمیم به تغییر مسیر رودخانه را کارشناسان اتئیویی تعیین کرده‌اند و به صورتی جدی، آنها تلاش می‌کنند به کشورهای سرچشمه نیل آسیبی نرسد زیرا این سد جایگاهی منطقه‌ای دارد.

آخرین دور از نشست‌های کمیته کارشناسان سه‌گانه در پایتخت اتئیویی برگزار شد و قرار است آخرین گزارش‌های خود را تقدیم مقامات مسؤول کشورها کنند.

هانی رسلان، رئیس واحد نیل در مرکز مطالعات استراتژیک‌الاهرام می‌گوید که اتئیویی از روش «فرب و حیل» استراتژیک» در برخورد با پرونده حوزه نیل استفاده می‌کند.

وی به بی‌بی‌سی، می‌گوید: قرار بود عملیات تغییر نیل آبی در ماه سپتامبر آینده تمام شود اما اتئیویی برای ظاهرسازی در کمیته مشترک کارشناسان شرکت کرد و تلاش داشت که وقت بخرد. بعد پیش از اینکه کمیته سه‌جانبه تصمیمی بگیرد طرح خود را شروع کرد و بقیه را در برابر یک امر واقع قرار داد. همچنین مدیر اتئیویایی پروژه سد نهضت در یک اظهارات رسمی در تلویزیون گفت: «ما تمام آمادگی‌های لازم را برای تغییر مجرای رودخانه نیل که قرار است ماه سپتامبر آینده صورت گیرد کسب کرده‌ایم»

بالی همه، ایمن سلامه، استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه مصر می‌گوید: «به لحاظ قانونی اتئیویی نمی‌تواند مسیر یک رودخانه بین‌المللی را که ۹ کشور در آن سهمیه هستند، تغییر دهد. مساله فقط مصر و سودان نیست زیرا بر تمام رودخانه‌های بین‌المللی، قوانین و عرف‌هایی حاکم است که هرگونه خدشه به سهمیه آب آنها باید با هشدار و احتیاط‌های از پیش همراه باشد و تعهد کند که آسیبی به دیگران نخواهد زد» کارشناسان می‌گویندمصر سال ۲۰۵۰نیازمند ۲۱میلیاردمترمکعب آب فراتر از سهمیه کنونی‌اش خواهد بود در غیر این صورت نمی‌تواند نیازهای یک جمعیت ۱۵۰ میلیون نفری را تأمین کند.

منبع:بی‌بی‌سی عربی

